

ادامه از صفحهٔ ۷

آقای خسروشاهی خدمت امام رفته و گفته اجازه می‌دهید؟ امام قویا منع کرده و گفته بودند به چه حقی این کار انجام شود؟ این نظر نشان‌دهنده مشی امام در مبارزه و روش ایشان در فعالیت‌های سیاسی بود، اما حاج‌آقامصطفی گاهی متفاوت با این نظر امام، اجازه می‌داد ما دوستانی که در نجف بودیم، فعالیت‌های مسلحانه داشته باشیم؛ یعنی حداقل آشنایی با سلاح و مواد انفجاری پیدا کنیم. همین‌طور ایشان گروه‌های جهادی را که آن موقع فعالیت‌های مسلحانه داشتند، می‌پذیرفت و با آنها ارتباط داشت. البته خود حاج‌آقامصطفی یک فقیه صاحب‌نظر و مجتهد مسلم بود و این مشی متفاوت را با پدرش داشت. ایشان ارتباطاتی با گروه‌های مختلف سیاسی داشت، رابط مطمئنی بین جناح‌های مختلف داخل و خارج ایران با پدر بود و اطلاعات را در اختیار پدر قرار می‌داد. نکته دیگر اینکه امام در پرداخت هزینه‌هایی که دوستان فعال و مبارزی که در عراق بودند نیاز داشتند، احتیاط می‌کردند، اما حاج‌آقامصطفی این نقیصه را جبران می‌کرد و با وجوهانی که گاهی در اختیار داشت، نیازهای دوستان را تأمین می‌کرد.

✎ به نظر شما با توجه به اینکه امام خمینی و سیدمصطفی خمینی هر دو فقهای صاحب‌نظری بودند، ریشه این اختلاف‌نظر آنها در زمینه مبارزه مسلحانه چه بود؟

نمی‌خواهم بگویم حاج‌آقامصطفی در اقدامات مسلحانه‌ای که ممکن بود صورت بگیرد، آمر بوده است. در فضایی که آن موقع برای اپوزیسیون داخل و خارج وجود داشت، ایشان نمی‌خواست یکسری تحرکات را که می‌توانست رژیم را در بعضی نقشه‌ها و برنامه‌هایش ناکام کند، منع کند. من در این زمینه که ایشان آمر باشد یا حرکتی را دستور دهد، اطلاعی ندارم.

✎ اختلاف‌نظرهای دیگری در زمینه فعالیت‌های مذهبی، سیاسی یا مبارزه بین ایشان و امام نبود؟

نخیر. چیزی غیر از این نبود.

✎ پس از درگذشت حاج‌آقامصطفی سیداحمد خمینی چقدر توانست جای او را برای امام خمینی پر کند و نقش برادر را در مبارزه و انقلاب ادامه دهد؟

خیلی بهتر از مرحوم حاج‌آقامصطفی. این نقش را ایفا کرد. مرحوم حاج‌آقامصطفی از نظر علمی و موقعیت‌های حوزوی و فقهانی می‌توانست به‌عنوان یک چهره برجسته علمی، در کنار پدر بدرخشد و برای امام افتخاری بود که فرزند برجسته‌ای از نظر موقعیت‌های علمی و اجتماعی دارن که می‌تواند در آینده، بالقوه موقعیتی خیلی بالایی داشته باشد. با این حال در تحرکات بعدی امام از هجرت‌شان از نجف به کویت، بعد به پاریس و بعد به ایران، اگر مرحوم حاج‌آقامصطفی در حیات بود، چه بسا به دلیل اشتغالات و درگیری‌های علمی، این قدرت تحرک را نمی‌داشت که آن‌طور عمل کند که مرحوم حاج‌احمدآقا به‌عنوان یک نیروی توانمند و یک سپر توانا در کنار امام قرار داشت. مرحوم حاج‌احمدآقا پدر پرتو تجربیاتی که در ایران آموخته بود، ارتباطاتی که با محافل مختلف سیاسی و روشنفکری در ایران داشت، کادرسازی‌هایی که داشت، کانون‌هایی که ایجاد کرده بود و عناصری را به‌عنوان یک تشکل زیرمینی موفق در امر مبارزه در کنار باران حضرت امام در ایران و بعد که به عراق آمد، در عراق ایجاد کرده بود، با مطالعاتی که در زمینه‌های مختلف داشت و آشنایی با ناواری‌ها، عنصر متفاوتی بود که در کنار پدر قرار گرفت. البته او با یک تشنگی و علاقه قویت العاده سعی می‌کرد در کنار اسام، از اسام فرابگیرد و راه انتخاب کند. بعد از شهادت مرحوم حاج‌آقامصطفی، به بیت امام هم نظم و نسقی داده بود. ایشان کانونی ایجاد کرد که دوستان با پیشش جدید و مدت نوبنی سعی کنند در کنار امام و با اشتغال به فعالیت‌های مبارزاتی و علمی در نجف حضور پیدا کنند. ایشان با تزیینی و هوشمندی دربارۀ گروه‌هایی که مراجه می‌کردند، قضاوت و سعی می‌کرد در قضاوت خود هم عجله نکند. هیچ گروهی را نمی‌رنجاند و با هیچ گروهی هم عقد برادری نمی‌بست. سعی می‌کرد همه را با یک شیوه منطقی و معقول نگه دارد. از همه پتانسیل‌ها و توانمندی‌ها استفاده می‌کرد، همه استعدادها را به کار می‌گرفت و به همین دلیل در جریان هجرت امام به‌عنوان یک مشاور و یاور بسیار نیرومند در کنار امام درخشد. در پاریس اجازه نداد امام برای یک جریان، گروه یا طیف صداره شود و در عین حال سعی کرد از همه توانمندی‌ها و استعدادهایی که در آنجا وجود داشت، در راه پیشبرد اهداف و آرمان‌های پدر استفاده کند. مثل یک پروانه دور پدر می‌چرخید و واله و شیدای او بود. بهترین و زیباترین یاداشتی که گرفت، تعبیراتی بود که امام درباره او به کار برد که بسیار زیبا و حق‌نشانانه بود. امام نگرانی‌هایی داشت که مخالفان امام از او انتقام بگیرند و پیشاپیش به او هشدار داده بود. او را تزکیه کرده بود؛ یعنی می‌توان گفت مرحوم حاج‌احمدآقا در کنار امام، یک دوران عرفان عملی و عرفان واقعی و حقیقی را آموخت و درک کرد. البته استعداد پذیرش عرفان نظری را هم داشت، چه‌سا مطالعاتی هم در این زمینه داشت و با امام مباحثی را دنبال می‌کردند.

پس از انقلاب، زمانی که امام تشخیص داده بودند و بعد از انتخابات اول ریاست‌جمهوری و چرانیاتی که در کشور اتفاق افتاد، دورانی را با بی‌طرفی کامل و با خیرخواهی نسبت به همه جریان‌ها و طیف‌ها نظر بدهند و عمل کنند. مرحوم حاج‌احمدآقا هم دقیقاً همین روش را داشت؛ سعی می‌کرد با همه گروه‌ها و جریان‌ها در ارتباط باشد و طوری رفتار کند که راز هیچ‌کدام را به هیچ‌کس منتقل نکند و با صداقت کامل، وفای به عهد کامل و امانت‌داری کامل با همه جریان‌ها ارتباط برقرار کند. به نفع پدر عمل کند و در پیشبرد راه و آرمان پدر موفق باشد. امام هم این ویژگی‌ها را در احمدآقا به زیبایی درک می‌کردند. ممکن بود طیفی در درون حزب جمهوری اسلامی ایران از موضع‌گیری‌های حاج‌احمدآقا نسبت به یک طیف آزرده باشند، طیف مقابل یا جریان بنی‌صدر یا جریان نهضت آزادی هم ممکن بود درباره برخورد حاج‌احمدآقا با گروه‌ها و طیف‌های دیگر نظرات متفاوتی داشته باشند. همه اینها را تحمل می‌کرد و همه تجابت منفی، آزرده‌گی‌ها، گلایه‌ها و چه‌سا طعنه‌ها را به جان می‌خرد، ولی درنهایت آنچه برایش اهمیت داشت، رضایت پدر و عمل به تشخیص پدر بود. پدر تشخیص داده بود که باید بی‌طرف بود، بی‌طرف می‌ماند، پدر تشخیص داده بود که باید فداکاری، ازخودگذشتگی و سکوت کرد، سکوت می‌کرد. بعد از رحلت امام نیز در جریان رحلت، حاج‌احمدآقا زیباترین حرکت ممکن را در مسیر آرمان پدر انجام داد. دکترین پدر ولایت فقیه و حکومت اسلامی بسود و او در تحکیم این دکتترین پدر تحقق تعیین شایسته ولی‌فقیه بعد از پدر بیشترین فداکاری را کرد و بعد از اینکه ولی‌فقیه تعیین شد، صداقت‌ها خودش را عرضه کرد، خودش را به‌عنوان یک خادم و پیرو مطرح کرد و آنچه را در اختیار داشت، در اختیار ولی فقیه بعدی قرار داد، حتی منزل موروثی‌ای را که از پدر مانده نبود. منزل امام که به‌عنوان یک مرکز فرهنگی، یک مرکز بزرگ اجتماعی و یک مرکز بزرگ حکومتی مطرح بود.

این منزل موروثی بود و به صورت ارث به احمدآقا و خواهرانش رسیده بود. حاج‌احمدآقا خواهران را راضی کرد که این منزل را در اختیار ولی‌فقیه زمان قرار دهند آن را به مقام‌معمظم‌هربری منتقل کرد و با کمال پاک‌دستی و امانت‌داری زندگی کرد. امام در دوران مرجعیت و زعامت‌شان چه‌سا در تمام تاریخ تشیع، از متمکن‌ترین و صاحب‌اختیارترین مراجع و از شخصیت‌های بلندپایه مرجعیت بود. ایشان فقیهی جامع‌الشرايط و مرجعی بود علی‌الاطلاق، جهان تشیع قبولش کرده بود و سیل وجوهات به طرف امام جاری بود. در کنار آن، امکانات دیگری هم وجود داشت که امام می‌توانست به‌عنوان یک رهبر و پیشوای علی‌الاطلاق از آنها استفاده کند. وقتی که امام از دنیا رفتند، آنچه در اختیار امام بود؛ شامل وجوهات، حساب‌های بانکی مربوط به امام، نقدینگی‌ها اعم از ریالی و ارزی، و اموال دیگری که مربوط به رهبری امام بود، در اختیار حاج‌احمدآقا قرار گرفته بود. احمدآقا ظرف ۲۲ ساعت تمامی آنچه را در اختیار داشت، به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم واگذار کرد که رهبرشان آقای فاضل‌لنکرانی و سایر بزرگانی بودند که در حد مرجعیت بودند. ایشان تمام وجوه را منتقل کرد؛ یعنی بعد از ۲۴ ساعت حاج‌احمدآقا به طلبیه‌ای تبدیل شد که هیچ چیز ندارد، می‌تواند از مسیر حوزه ارتزاق کند و برایش شهریه تعیین کنند. این برای ما بزرگ‌ترین درس است که جانشین پیشوایی که در آن حد از تمکن، اقتدار و توانایی مالی بوده، خودش را به‌حق در این جایگاه قرار دهد. بعد از آن هم ایشان اوماری را که رهبری داشتند، می‌پذیرای که دستور آقا، ایشان قویت آستان پدرش را پذیرفت و در مسیر بود.

حاج‌احمدآقا در اواخر عمر، خودش را در شرایطی قرار داد که کاملاً پالایش شد. سعی کرد خودش را از آنچه تصور می‌کرد آلودگی‌های سیاسی و اجتماعی است، پالوده و پاک کند. دورانی را به ریاضت می‌گذراند، از اجتماعات فاصله می‌گرفت، به دهاتی در اطراف شهرستان قم می‌رفت و در مقدسات به صورت گمنام محل محققی را انتخاب و سعی می‌کرد در آنجا با حداقل‌ها زندگی‌اش را بگذراند. عبادت و نیایش می‌کرد، شب‌ها بیدار بود و با خدا راز و نیاز داشت و سعی می‌کرد آنچه را فکر می‌کند به‌عنوان ناشایستگی‌های اخلاقی و رفتاری در وجودش بوده پاک کند. خودش را پالوده کند و خودش را آماده ملاقات با حضرت حق کند. سعادتی که حاج‌احمدآقا در زندگی‌اش داشت این بود که در سفری که با مرحوم اخی‌اش به سوریه و لبنان رفته بودند، با شخصیتی مواجه شدند که به او الهاماتی می‌شده است. در نشستی که مرحوم حاج‌آقامصطفی، مرحوم حاج‌احمدآقا و آقای سیدمحمد بجنوردی بودند، این شخصیت به آنها نزدیک شده، ابتدا به حاج آقا مصطفی رو کرده، از ایشان مشخصاتی پرسیده، ظاهراً دست او را نگاه کرده و به او گفته بوده شما به هفتی که دارید نمی‌رسید و تا چند ماه دیگر از دنیا خواهید رفت. این برای حاج‌آقامصطفی خیلی گران بوده که یک نفر مرگ و ناکامی‌اش را در اهدافش پیشگوئی کند. آن شخص درباره آقای بجنوردی هم پیش‌بینی‌ای کرده که پیش‌بینی بدی نبوده است و وقتی به حاج‌احمدآقا رسید، به او گفته بوده تو به همه اهدافت می‌رسی و موفق خواهی شد؛ درواقع او همه موقعیت‌ها و پیروزی‌های بعدی او را در کنار امام پیش‌بینی کرده است. آنها اعتنایی نمی‌کنند، اما وقتی ماجرای رحلت حاج‌آقامصطفی رخ می‌دهد، حاج‌احمدآقا به فکر فرو می‌رود که این شخص که بود که چنین پیش‌بینی‌ای کرد. خیلی هم دلش می‌خواست او را دوباره ببیند، اما دیگر نمی‌توانست. تا اینکه بعد از رحلت امام، حاج‌احمدآقا در سال پایانی حیاتش باخبر می‌شود که این شخص در جماران است. سراسیمه به تهایی، بدون محافظ و راننده، خودش به سراغ این شخص می‌آید، لحظاتی با هم می‌نشینند و او به حاج‌احمدآقا می‌گوید تو عید اسمسال را درک نمی‌کنی؛ یعنی ایشان پنج، شش ماه قبل از رحلتش این پیش‌بینی را شنیده بود. این برای انسان موفقی که در زندگی بار و یاور پدرش بود، سعادت بود. پدر از او راضی بوده، عاشقانه خدمت کرده و به‌دور از هر آلودگی مادی و به‌دور از طمع‌ورزی به هر مال و منال و موقعیتی، خودش را به مقطعی رسانده که داشته خودش را پاک می‌کرده، بعد هم به او خبر داده‌اند که چند ماه دیگر از دنیا خواهی رفت تا کاملاً خودش را برای آن روز آماده کند. درواقع خداوند این توفیق را به او داد که با آمادگی کامل به دیدار حق برود.

✎ بعد از انقلاب، نقش سیداحمد خمینی در بیت امام، به چه صورت و در چه بود؟ گفته می‌شود بعضی تصمیمات را او می‌گرفته ولی تلقی و تصور این بوده که اینها تصمیمات امام است.

اینها دروغ است. وقتی شما نامه‌های امام خمینی را درباره ایشان بخوانید، می‌بینید که پاسخ همه اینها داده شده است.

✎ مثلاً اعضای نهضت آزادی می‌گویند نامه امام درباره نهضت آزادی را سیداحمد خمینی نوشته است.

من از این موضوع اطلاع ندارم.

✎ نمونه دیگر این است که گفته می‌شود او در عزل آقای منتظری نقش داشته است. این موضوع تا چه حد درست است؟

سیاست



گفت‌وگوی هسته‌نامه صدا با سیدمحمود دعایی:

حسن خمینی آینده‌ای درخشان دارد

بهتر باشد و برای مصون‌ماندن آن شخصیت‌ها و آن بزرگان تشخیص دادند که میان آن بزرگان و حزب فاصله‌ای گرفته شود، طبیعتاً حزب رو به افول رفت و تعلیق شد. در جریان جامعه روحانیت مبارز هم امام با کلام‌های موجه شدند که بعضی از دوستان عضو جامعه روحانیت مبارز به محضرشان رساندند و پیشنهاد آنها را شنیدند که برای مصون‌ماندن از تبعات خط سیر یک جریان، خوب است تشکل دیگری به وجود بیاید که این تشکل نوعی کنترل‌کننده یا دربرگیرنده جریاناتی باشد که الان از جامعه روحانیت مبارز فاصله گرفته‌اند. وقتی این مسائل مطرح می‌شود، امام هم با منطق روبه‌رو می‌شوند و می‌پذیرند گشک جدیدی هم در کنار جامعه روحانیت باشد، بدون اینکه بخواهند جامعه روحانیت را تخطئه کنند، بلکه مکمل هم باشند و به این ترتیب حاج‌احمدآقا که همیشه رابط بین همه جریانات با امام بوده، در مسیر این جریان هم قرار می‌گیرد.

✎ یعنی ارتباط بیشتری بین سیداحمد خمینی و مجمع روحانیون مبارز وجود نداشت؟

با بعضی از اعضایش چرا، اما این به آن معنا نبود که ایشان نسبت به عناصر دیگری در جامعه روحانیت بی‌حرمتی کند یا با آنها فاصله داشته باشد. در جامعه روحانیت مبارز هم شخصیت‌های ارجمندی مثل مقام‌معمظم‌هربری، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کی حضور داشتند که اشخاص محترمی بودند و مرحوم حاج‌احمدآقا با آنها روابطی خیلی گرم و صمیمی داشت، اما ممکن بود در بدنه جامعه روحانیت، تفکرات و سلیقه‌هایی وجود داشته باشد که عامل دفع برخی از نیروهای وفادار به انقلاب و نظام باشد. به همین دلیل تشخیص داده شد این حرکت صورت بگیرد وگرنه مرحوم حاج‌احمدآقا همان علاقه‌ای را که به آقای خوینی‌ها داشت، به مقام‌معمظم‌هربری هم داشت، همان علاقه‌ای که را که به آقای خاتمی داشت. نسبت به آقای هاشمی‌رفسنجانی هم داشت، همان اعتقاد و علاقه‌ای که آن موقع به آقای کربویی داشت. نسبت به آیت‌الله مهدوی‌کنی با آیت‌الله امامی‌کاشانی هم داشت. به‌هرحال اینها نشان نمی‌دهد که حاج‌احمدآقا جریانی را طرد کرده یا به جریانی پیوسته و آن را جذب کرده است. اما موضوع این بود که چه اشکالی دارد در مسیر تشخیص امام و برای اینکه عناصر درون نهضت و درون انقلاب امکان بالندگی و فعالیت سیاسی داشته باشند، تشکل‌های مختلفی باشند؟ اینها می‌توانند مکمل یکدیگر باشند.

✎ از نظر شما می‌توانیم این تعبیر را درست بدانیم که سیداحمد خمینی با خط امامی‌ها ارتباط داشتند و می‌توان گفت پدرخوانده آنها محسوب می‌شدند؟

ایشان خدمت به پدرش را در این می‌دانست که همه را در خط پدرش تلقی کند و این تصور به جامعه القا نشود که عده‌ای در خط امام هستند و عده‌ای نیستند. او می‌خواست همه را در مسیر امام قرار دهد و همه را علاقه‌مند به امام می‌دانست، اما ممکن است جریانی را صمیمی‌تر، متعصب‌تر و حاضر‌تر در صحنه در کنار امام ببیند و جریانی آن‌طور باشد که اگر حادثه‌ای اتفاق افتاد، نشان بدهند که وفادار هستند و خواهند بود. به‌هرحال اینها واقعیتی است و نمی‌خواهیم خدایی‌ناکرده بگوییم ایشان یک جریان را خط امامی‌تر و جریانی را خط امام می‌دانست، من این‌طور نبود. ایشان همه را علاقه‌مند به امام می‌دانست و رسالتش این بود که همه را در کنار امام نگه دارد و عواطف همه را نسبت به امام جذب کند. ایشان می‌دانست که امام نسبت به همه علاقه دارد و خیرخواه همه است.

✎ درحال حاضر سیدحسن خمینی، فرزند سیداحمد خمینی، در معادلات سیاسی چه نقش و جایگاهی دارد؟ آیا می‌توان گفت ایشان به‌طور کامل در اردوگاه اصلاح‌طلبان قرار دارند؟

من به‌دلیل اعتقادی که به باطن پاک اسام و به خلوص راه امام دارم، معتقدم از نقضات الهی برای امام این بود که یادگاران عزیز و ارجمندی را برای ایشان پدید آورد. مرحوم حاج‌احمدآقا به زیبایی راه پدر را ادامه داد، اعتبار راه و مسیر پدر را حفظ کرد و حتی آن راه را بخشد با شیوه تعاملش در جامعه، وفاداری‌اش به دکتترین استاد که ولایت فقیه بود و او واقعا به این دکتترین وفادار بود و از تقویت‌کنندگان جدی ولایت بعد از پدر بود.

سرنوشت حاج‌احمدآقا این بود که از دنیا بروند. خداوند فرزندی را به ایشان داده بود؛ سه فرزند که یکی از دیگری بهتر. همه‌شان شایسته، پاک‌نهاد، بااستعداد و برخوردار از سلامت نفس و سلامت جسم هستند. همه این فرزندان از نجابت و صفای واقعی و از ادب و طمأنینه عجیبی نسبت به یکدیگر برخوردارند؛ برادرها حرمت حاج‌حسن‌آقا را خیلی خوب نگه می‌دارند. برادرها می‌توانند از نظر مطالعات در بعضی مسائل در ردیف ایشان باشند، ولی خودشان را شاگرد برادر می‌دانند. از تقویت‌کنندگان و تقریرکنندگان درس برادر هستند. با اصراری که حاج‌احمدآقا در تربیت درست و آزاد و شاداب بارآوردن فرزند داشت و هم‌طور که خودش در دوران زندگی‌اش شاداب بود؛ ورزش و تلاش می‌کرد، تحرک داشت و در برخورد‌هایش صمیمیت خاصی داشت، دلش می‌خواست بچه‌هایش هم همین‌طور

باشند و انصافاً هم همین‌طور شدند. به‌ویژه حسن‌آقا که فرزند رشید دوران خودش بود. ایشان در شش‌ن عمامه‌گذاری فرزندش حالت ویژه‌ای داشت؛ یک حالت شادابی و شیدایی داشت. من این افتخار را داشتم‌که در آن جشن حضور داشتم و افتخار عمامه‌گذاری ایشان را هم آیت‌الله سلطانی طباطبایی (پدربزرگ مادری سیدحسن خمینی) داشت. آیت‌الله سلطانی طباطبایی شخصیت وارسته و ارجمندی بود که قدرش دانسته نشد. قدر ایشان را فقط امام می‌دانست. بعضی متوجه شده بودند که امام به ایشان فوق‌العاده احترام می‌گذارد، بعد نه اینکه رشک و حسادت‌ی باشد، بلکه بیشتر از روی تعجب در این‌باره سؤال کرده بودند و ایشان پاسخ گفته بودند «ما ادراک مالسلطانی؟ « یعنی شما نمی‌دانید سلطانی کیست؛ گوهری است ناشناخته. بعد از پیروزی انقلاب که امام به‌عنوان رهبر انقلاب تلقی شدند و زمام امر انقلاب و اداره کشور بر عهده ایشان قرار گرفت، ایشان به‌عنوان یک ولی فقیه می‌باید در امور تصرف می‌کرد. در این زمان امام به‌فرکان احتیاط برای آقای سلطانی پیام می‌فرستند که شما به من اجازه امر-ولایی بدهید. یعنی در ذهن امام این می‌آید که ممکن است آقای سلطانی اعلم باشد و شرط احتیاط این است که امام از یک ولی فقیه مطمئن و مرجعی که فقیه علی‌الاطلاق جامع‌الشرايط است، اجازه داشته باشد. پس با اینکه خودش هم در همان مقام است و به‌عنوان یک ولی فقیه جامع‌الشرايط مطرح است، م‌ذکک برای احتیاط به آقای سلطانی پیام می‌دهد که شما به من اجازه تصرف ولایی بدهید تا من از طرف فقیهی که به او اعتماد دارم، اجازه تصرف داشته باشم. آقای سلطانی امام را می‌شناخت و قبول داشت، علم و اجتهاد امام را قبول داشت، شاید علمیت امام را هم قبول داشت و با آن تواضع و فروتنی‌ای که ایشان داشت، برایش گران بود چنین خواسته‌ای را اجابت کند و بپذیرد. ایشان به حرمت امام امتناع می‌کند و با تأکید و اصرار دوباره امام، ناگزیر اجازه می‌دهد. می‌خواهم بگویم آیت‌الله سلطانی در کنار امام و در حضور امام در این حد از اهمیت بود. آقای سلطانی فرزندان برجسته‌ای داشت که همه در رشته‌های مختلفی صاحب‌نظر بودند و شایستگی‌هایی داشتند، اما هیچ‌کدام از آنها روحانی نشده؛ گرچه شایستگی‌هایی داشتند، معمم نشده‌اند. ایشان آرزو داشت از تبارشان یک روحانی وجود داشته باشد و به هر حال راهشان را ادامه دهد. وقتی ایشان تصمیم حاج‌احمدآقا را بر طلبیه‌شدن فرزندانش می‌شوند، استقبال می‌کند و حاج‌حسن آقا در دوران قبل از معمم‌شدن در قم به منزل آقای سلطانی می‌رود. در آنجا اتاقی در اختیارش قرار می‌گیرد و تحصیلاتش را آغاز می‌کند. البته ایشان به دبیرستان هم رفته بودند، اطلاع ندارم بدیلم هم گرفته بودند یا خیر، اما به هر حال تحصیلات حوزوی را در سایه پدربزرگ‌شان آیت‌الله سلطانی که شخصیت جامع علمی حوزوی بود و از هر جهت در حد بسیار عالی اخلاقی و آرمانی و عرفانی مزه بوده است، آغاز می‌کند و با نظارت دقیق و دلسوزی ویژه پدربزرگ خیلی خوب درس‌هایش را می‌خواند، پایه‌هایش را قوی و محکم می‌کند، سطوحش را به انجام می‌رساند و دانش آموخته‌ای می‌شود که به‌ویژه علاقه شدیدی به تاریخ داشته و مسائل ریشه‌ای، و پایه‌های علمی خودش را تقویت کرده است. درکنارداشتن چنین پدربزرگی، روشن‌بینی‌های دایی‌ها و روشن‌بینی‌های مادرش هم نقش داشته است؛ چون مادرش فردی با ضریب هوشی بسیار بالاست که سال‌های متمادی توفیق مجالست و حضور در کنار امام را داشته و محضر امام استفاده می‌کرده است، فلسفه خوانده، از امام درس فلسفه، عرفان و معرفت گرفته، رشد کرده و خودش به مراتب عالیه تحصیلی در فلسفه رسیده است. ایشان الان دکترای فلسفه دارد و مدرس است. با داشتن چنین مادری، با تربیت سالمی در دامن این‌مار، با آموزه‌های روشن اجتماعی هم دایی‌ها و هم مادرش به حاج‌حسن آقا کمک می‌کردند و او در این بستر رشد و معنویت، روزبه‌روز ارتقای علمی پیدا کرده است. ایشان مطالعات متفرقه هم داشته، به‌ویژه علاقه شدیدی به تاریخ داشته و مسائل ریشه‌ای، تحلیلی و بنیادی تاریخی را مطالعه کرده و به اعتقاد من حاج‌حسن آقا می‌تواند یک مجتهد در امر تاریخ تلقی شود. من خاطرم هست ایشان همه آثار مرحوم باستانی پاریزی را با دقت خوانده بود و خیلی دوست داشت آقای باستانی پاریزی را ببیند. یک روز من آقای باستانی پاریزی را به دفتر ایشان بردم، ساعت‌ها نشستند که هم صفا کردند، نوبت بعد آقای باستانی از حاج‌حسن آقا دعوت کرد و حاج‌حسن آقا به منزل او رفت و ساعت‌ها نشستند. ایشان آثار شخصیت‌های دیگری را هم که در امر تاریخ صاحب‌نظر بودند، مطالعه می‌کرد و نشست‌هایی با آنها داشت.

یکی از آرزوهای من این بود که این یادگار ارجمند و عزیز امام حمسا یکسی- دو زبان خارجی را بیاموزد. من اصرار داشتم ایشان زبان بخوانند. خوشبختانه ایشان پذیرفت و زبان انگلیسی را هم همنشینی با همسر ارجمندش که او هم لیسانس زبان انگلیسی دارد، با ایشان خواند و هم در شرایط خوب دیگری که ایجاد شد؛ با استقبال سفیر ما که به امام علاقه‌مند و ارادتمند بود، برای ایشان در آفریقای جنوبی شرایط خیلی خوبی فراهم شد و ایشان توانست به مدت شش ماه در پانسیون‌ی در سفارت، اقامت کند و کاملاً به زبان مسلطه شود. حالا مهارت ایشان در حدی است که می‌تواند راست گفته‌ها و کند، کنفرانس دهد و کتاب‌های علمی انگلیسی را به راحتی بخواند. عربی علمی را هم که در حوزه به‌خوبی آموخته‌اند، اما نمی‌دانم برای یادگیری عربی محاوره‌ای هم تلاش کرده‌اند یا نه. حاج‌حسن آقا پایه‌های علمی‌اش را محکم کرده و در چند درس مهم خارج حوزه هم شرکت کرده است. تا جایی که می‌دانم ایشان شاگرد حضرات آیات و مراجع ارسنایی و سیدعلی محقق‌دانش بودند و احتمالاً در درس‌های دیگری هم حضور داشته‌اند و به‌عنوان شاگردی برجسته، مورد احترام مدرسان‌شان هم بوده‌اند. خود ایشان به مرحله‌ای رسیده که الان صلاحیت گفتن درس خارج را دارد؛ یعنی به مرحله‌ای از دانش و علم رسیده که مسا اصطلاحاً به آن اجتهاد می‌گویم. در گذشته می‌گفتند اگر کسی «کفایه» یا «مکاسب» را خوب درس بگیرد، مجتهد است. ایشان نفعته‌ها در تدریس «کفایه»، «مکاسب» و «مسطوح» دوره‌هایی را گذراند، بلکه این آمادگی را داشته درس خارج هم بگیرد و درحال حاضر درس خارج ایشان یکی از مطرح‌ترین درس‌های خارج حوزه است. علت آن هم این است که ایشان شاگردان زیادی دارد. البته حرمت مراجع و مدرسین برجسته را نگه می‌دارد و حوزه درسی را هنوز در مدرسه دارالشفا قرار داده‌اند. مدرس مدرسه دارالشفا است و نزدیک به ۲۰۰ نفر شاگرد دارد که از شاگردان ممتاز هستند. در کنار این مباحث، ایشان علاقه زیادی هم به مباحث تاریخی و کلامی داشته‌اند و کار جالب و ماندگاری را که مرحوم سیدمهدی روحانی انجام داده، ولی ناقص مانده بود، با صرف سال‌ها وقت، با دقت و درایت خاصی که داشتند و با کمک تیمی آن را در قالب یک مجموعه کامل کردند که «دایره‌المعارف فرق اسلامی» است. ایشان برای این کار فوق‌العاده زحمت کشید.

ادامه در صفحه ۱۷